



ماه‌گرفتنی‌های یک هنرمند جوان

گفت‌وگویی دوستانه با پریسا عباس‌زاده کارگردان، نویسنده، تدوینگر و عکاس



ندا پیشورا

گفت‌وگویی دوستانه با پریسا عباس‌زاده کارگردان، نویسنده، تدوینگر و عکاس هشتم آبان ۱۴۰۲ ساعت ۹ و نیم صبح؛ دومین مرتبه‌ای است که برای انجام مصاحبه از پریسا خواسته‌ام به دفتر کارم در میدان ونک بیاید. دو سه هفته پیش در رونمایی کتاب "مونودراما" در تئاتر شهر شرکت کردم. در این مجموعه، دو نمایشنامه از پریسا به چاپ رسیده است. آشنایی بیشتر با "مونودراما" دستاویزی شد برای این‌که با پریسا گپ و گفتی دوستانه داشته باشم و با دنیای یک هنرمند و چالش‌های مسیر کاری او از نزدیک آشنا شوم. شما را دعوت می‌کنم تا در این گفت‌وگو با ما همراه باشید.

سال‌ها پیش در دوران تدریس در دانشگاه حین انجام یک پژوهش کیفی، مدیریت یک مصاحبه گروهی را با عده‌ای از زنان و معلمان روستایی در حیطه دندان‌پزشکی به‌عهده داشتم که در نوع خود تجربه‌ای هیجان‌انگیز بود. اما مصاحبه امروز، از جنس دیگری است و برایم حال و هوای تازه‌ای دارد. بعید می‌دانم قبل از این، هیچ دندان‌پزشکی در مطب خود برای مصاحبه با یک هنرمند، قرار گذاشته باشد. قدم زدن در دنیای هنر و همنشینی

ماه‌گرفتنی یکی از وجوه مشترک ما انسان‌هاست. هر کدام از ما تجربه‌هایی دشوار و گاه شکننده در زندگی خصوصی و اجتماعی داشته‌ایم که باعث شده گاهی دچار انزوا و افسردگی شویم؛ اما در مواردی هم، ایستادگی، مقاومت و تاب‌آوری از ما انسانی صبور و مقاوم ساخته است. من و پریسا با وجود حدود بیست سال اختلاف سنی و با این‌که ظاهراً دو مسیر مختلف را در زندگی طی می‌کنیم، به‌خاطر داشتن عشق و علاقه به هنر و ادبیات و دچار شدن به ماه‌گرفتنی‌های مشابه، احساس صمیمیت می‌کردیم. در گفت‌وگوی ساده و بی‌ریایی که بین ما شکل گرفت هر یک از ما از مشکلات و موانعی که در راه بروز و پرورش ذوق و استعدادمان وجود داشت، با هم صحبت کردیم. جالب بود که هر دو باور داریم اراده انسان می‌تواند بسیاری از موانع را از میان بردارد. به همین خاطر در ادامه گفت‌وگو از کارهایی حرف زدیم که برای رهایی و التیام بخشیدن به زخم‌هایمان مؤثر بوده است. آنچه می‌خوانید به مقوله ماه‌گرفتنی در هنرمندان اختصاص دارد.

"ماه‌گرفتنی‌های یک هنرمند جوان"

گفت‌وگوی ندا پیشورا با پریسا عباس‌زاده

گفت: "از یک نظر خوشحالم که تئاتر خوانده‌ام؛ چون اگر سینما می‌خواندم شاید مانند بقیه دوستانم که در دانشگاه سینما خواندند، دچار دل‌زدگی و زخم‌های جبران‌نشدنی می‌شدم." سپس این‌طور توضیح داد که: "متأسفانه عده‌ای از استادان به جای اینکه نقشه راه را به هنرآموزان بدهند باورها و درک خود را بر آنها تحمیل می‌کنند و خواسته یا ناخواسته تمایل دارند دنیای منحصر به فرد هنرمندان را یکسان‌سازی کنند. از این جهت خوش‌حالم که دچار چنین تحمیلی نبوده‌ام." همچنین، پریسا از تصمیمش به مهاجرت و دلایل آن برایم گفت: "بعد از ماجراهای شهریور ۱۴۰۱ و خیزش مهسا، شرایط کاری برای هنرمندان روز به روز سخت‌تر شد. برای چند ماه همه پروژه‌ها تعطیل شد. محدودیت‌های موجود در ساخت فیلم و تئاتر نسبت به گذشته پررنگ‌تر جلوه می‌کرد. بیشتر کارگردان‌ها به این نتیجه رسیدند که ادامه کار در چنین شرایطی ممکن نیست و نمی‌توانند فرم مطلوب و دلخواه خود را برای خلق یک اثر هنری داشته باشند و حجم وسیع از سانسور برای بیشتر هنرمندان قابل تحمل نبود. این یکی از دلایلی است که مرا برای مهاجرت مصمم‌تر می‌کند. هر چند واقعاً دوست دارم بعدها شرایط تغییر کند و دوباره به ایران برگردم." از او پرسیدم: "به نظرت مسائل مادی در زندگی یک هنرمند تا چه حد اهمیت دارد و آیا مشکلات مالی بر

با اهل هنر همیشه برایم دلفریب و دوست‌داشتنی بوده است. شاید به نظر عجیب بیاید؛ ولی من از خیلی وقت پیش به کارهایی از قبیل همکاری با یک مجله، خبرنگاری، مستندسازی، فیلم‌نامه‌نویسی و کارگردانی علاقه داشته‌ام و گرچه در دوران تحصیل فرصت بها دادن به این علاقه‌ها کمتر مهیا بود؛ اما خوش‌بختانه وقتی چیزی را از عمق وجود بطلبی، شرایط طوری رقم می‌خورد که خواسته‌هایت را در ادامه مسیر کم‌وبیش تجربه می‌کنی.

از این مقدمه که بگذریم، همین اول کار قبل از آمدن پریسا یک معرفی مفید و مختصر از او خواهم داشت و سعی می‌کنم سؤالات متنوع‌تری از او بپرسم.

پریسا عباس‌زاده به قول خودش در یک روز بارانی در بیست‌وپنجم اسفند ماه ۱۳۷۳ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی تا کارشناسی ارشد تئاتر را در همین شهر گذراند. مادرش معلم بازنشسته ابتدایی و پدرش وکیل است. برادر کوچک‌ترش در رشته برنامه‌نویسی مشغول تحصیل است. اصالتاً اهل گیلان است و انزلی و رشت برایش جایگاه ویژه‌ای دارد. به خاطر علاقه پدر به سفر، بیشتر عمرش را در جاده‌های ایران در حال سفر بوده و تمام ایران به جز سه استان را از نزدیک دیده است. در اولین ملاقاتمان که هفته پیش بود، پریسا از فرازونشیب راضی کردن خانواده برای تحصیل در رشته هنر؛ حرف زد. نگرانی خانواده‌ها در مورد آینده شغلی فرزندان اغلب باعث می‌شود که فرزندان در رشته‌ای به جز چیزی که به آن علاقه دارند، تحصیل کنند. چنان‌که خود من نیز چنین چیزی را تجربه کرده‌ام. اما پریسا توانسته بود از نخستین سد عبور کند. باین‌حال مجبور شده بود با وجود عشقی که به کارگردانی سینما داشت در رشته کارگردانی تئاتر درس بخواند و با وجود تفاوت‌های چشمگیر عرصه تئاتر و سینما مجبور بوده با آن کنار بیاید. حالا پس از گذراندن مقطع کارشناسی و ارشد در رشته تئاتر، آن را خانه اول خود می‌داند و با نمایش‌نامه‌نویسی و عکاسی تئاتر به حیات خود در این رشته ادامه می‌دهد؛ اما در عین حال مصمم است که تمام توان خود را برای ساخت فیلم‌هایی در دنیای سینما به‌کار ببرد.

پریسا از تأثیر نامطلوب آموزش آکادمیک در پرورش استعدادها و خلاقیت دانشجویان صحبت کرد. او



خلق اثر هنری تأثیری دارد؟" در جواب، پریسا موضوع هنرمند مستقل را مطرح کرد. او گفت: "هنرمند مستقل کسی است که از لحاظ مالی خودکفا باشد و نیازی به تأیید و حمایت هیچ فرد یا ارگانی نداشته باشد. یک هنرمند تنها در این صورت می‌تواند دنیای ویژه خودش را بدون دخل و تصرف به نمایش بگذارد."

پرسیدم: "کدام ویژگی باعث برجسته شدن کار هنری می‌شود؟" پاسخ داد: "هنرمند باید از تجربه کافی در زندگی برخوردار باشد تا بتواند دنیای خود را به درستی شکل دهد طوری که دیگران در برابر آنچه او عرضه می‌کند احساس رضایت داشته باشند." او در مورد آخرین نمایشنامه‌اش که در مجموعه "مونودراما" به چاپ رسیده می‌گوید: "نمایشنامه قبل از



غرق شدن باید... داستان دختری جوان که راننده تاکسی است. برای تجربه کردن شرایط واقعی، شش ماهی در اسنپ و تپسی، مسافران گوناگون را جا به جا می‌کردم تا بتوانم در مقام نویسنده، شرایط را از نزدیک لمس کنم. این یکی از بی‌نظیرترین تجربه‌های زندگی‌ام بود که نه تنها در نوشتن نمایشنامه به من کمک کرد؛ بلکه فرصت ملاقات و هم‌صحبتی با افراد مختلف جامعه را فراهم کرد که اگر در مقام راننده تاکسی نبودم هرگز با آن روبرو نمی‌شدم."

پرسیدم: "تعریف تو از موفقیت چیست؟ چه قدر خودت را در کارت موفق می‌دانی؟" جواب داد: "موفقیت همان چیزی است که از دل شکست بیرون می‌آید؛ درست مانند عروسک‌های ماتروشکای روسی که هرکدام درون دیگری جای گرفته. به نظر من، شکست و موفقیت در تضاد با هم نیستند؛ بلکه در ادامه هم و در کنار یکدیگر ظاهر می‌شوند. فکر می‌کنم چنین برداشتی از موفقیت باعث شده که در مجموع و با وجود تمام مشکلات، حس درونی خوشایندی دارم که با آن تصور نهایی از تمام و کمال بودن موفقیت، فاصله دارد. درکل از تلاش خود به‌عنوان یک هنرمند نوپا راضی هستم و فکر می‌کنم هرکسی مجموعه‌ای از انتخاب‌هایش است نه صرفاً توانایی‌هایی دارد. از انتخاب‌هایم در شرایط مختلف راضی هستم. مثلاً توصیه متداول که می‌گویند برای کارگردان شدن باید دستیار کارگردان باشی را دنبال نکردم، چون فکر می‌کنم وظایف دستیاران کارگردان با خود کارگردان متفاوت است. به‌علاوه برای ساخت جهانی که شبیه دیگر هنرمندان نباشد باید اصول روایت و نویسندگی را به خوبی بلد باشم. همچنین تدوین و شناخت قاب‌بندی‌های درست مرا به کارگردانی نزدیک‌تر می‌کند."

پرسیدم: "با این اوصاف چه قدر در کارها متکی به تجربیات و راهنمایی بزرگان؟" جواب داد: "باید در عین حال که گوش پذیرا داری؛ هوش انتقادی خود را پویا نگه داری تا بتوانی تجزیه و تحلیل کنی تا بدانی چه موقع نقد و توصیه به پیشرفت کارت کمک می‌کند و چه زمانی توصیه‌ها گمراهت می‌کنند."

جویای ماه‌گرفتنی‌های دیگر او شدم و او گفت: "اگر توانایی این را داشته باشم که به گذشته برگردم، هیچ چیز حتی یک ثانیه را تغییر نمی‌دهم چون معتقدم همین

می‌کنند. وقتی چشم در چشم دنیای واقعی می‌شویم باید سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم، خود را ورزیده کنیم تا توان مقابله با سختی‌ها را داشته باشیم. به علاوه برای موفق شدن در عرصه هنر نظم و دیسپلین خیلی مهم است. اگر برنامه‌ریزی درست نبود، قطعاً نمی‌توانستیم چند شاخه هنری را هم‌زمان پیش ببریم. در نهایت حس خوبی پایدار است که نیرو برای ادامه دادن را در من ایجاد می‌کند. بین خودمان و خوانندگان بماند، فکر می‌کنم تنها آنهایی که از چارچوب زیست متداول خارج می‌شوند و خطر می‌کنند در یادها می‌مانند.^۴

در پایان مصاحبه پرسیدم: «اسم یکی از داستان‌هایم که در کتاب مینی داستانیسم دفتر سوم چاپ شد این بود؛ سربازی که نفس کشیدن رو وسط جنگ از یاد برده.» می‌خندد و می‌گوید: «این عنوان توصیفی است از تلاش من برای بقا و عشقی که بندبند وجود من به هنر دارد. من همانند آن سرباز همواره در میدان جنگم.»



کاراکتری که الان هستم، مجموعه‌ای از ماه‌گرفتنی‌ها و درخشش‌های مرا ساخته است. به نظرم اگرچه ماه‌گرفتنی‌ها در زمان وقوع دردناکند؛ اما انسان به خاطر امید به بقا همیشه می‌تواند راهی برای عبور از آن پیدا کند. به علاوه فکر می‌کنم موفقیت در ایران سقف دارد اگر بیشتر از تصور سایرین به موفقیت برسی، همکاران و حتی نزدیکانت جلوی پای تو سنگ‌اندازی می‌کنند. در تاریخ هنر هم به‌وفور می‌توان این موارد را مشاهده کرد. مثال بازر آن آقای بهرام بیضایی است که به دلیل محدودیت‌های شدید کاری مجبور به مهاجرت شد.^۵

از او می‌پرسم: «تا به حال شده دست به کار مهمی بزنی که در آن هیچ سابقه‌ای نداشته‌ی؟» می‌گوید: «بله، پیشنهاد مدیریت چند بخش در جشنواره بین‌المللی تئاتر دانشگاهی به من شد و من به عنوان کسی که همواره پیگیر جشنواره‌هایی مثل جشنواره حقیقت و جشنواره‌های دانشجویی بودم؛ احساس کردم نباید از این کار شانه خالی کنم و فکر کردم با قبول مسئولیت در این بخش می‌توانم مواردی را برای بهبود شرایط موجود ایجاد کنم. بنابراین مدیریت بخش عکس، پوستر، اسکیس و ماکت صحنه بیست و دومین جشنواره تئاتر دانشگاهی را پذیرفتم و همان‌طور که تصور می‌کردم به نتایج خوبی رسیدم.»

از او دربارهٔ بیشترین ماه‌گرفتنی‌هایی که هنرمندان جوان این روزها با آن روبه‌رو می‌شوند، پرسیدم و او می‌گوید: «مافیای هنر بزرگ‌ترین مانع بر سر راه هنرمندان جوان است. متأسفانه خیلی‌ها در مواجهه با آنها دچار ناامیدی و سر خوردگی می‌شوند و دست از تلاش برمی‌دارند. نمونه تلخش برای من زمانی بود که فرصت مطالعاتی مطلوبی به من داده شده بود و تمام هزینه‌ها را دانشگاه کشور مقصد قبول می‌کرد؛ اما با ممانعت و سنگ‌اندازی برخی افراد این فرصت استثنایی را از دست دادم. برایم سخت و ناگوار بود ولی خدا را شکر از این ناکامی به سلامت عبور کردم.»

به پرسیدم: «با تمام این موانع و مشکلات که گفتی چه چیزی را باعث حس خوب و پایدار در وجودت می‌دانی؟» پاسخ داد: «به نظرم برای هر آدمی تاب‌آوری یکی از مهم‌ترین وجوه برتری و امتیاز است. در هر کسب و کاری این تاب‌آوری اهمیت خاصی دارد. صادقانه بگویم سنگ‌اندازی‌ها و موانع، ارادهٔ من را بیشتر تقویت